

اندیشه‌های جلال آل‌احمد در پیوند با تحولات ایران

به مناسبت یکصدمین سال تولد نویسنده « غربزدگی»

گروه جامعه‌شناسی دین انجمن جامعه‌شناسی ایران روز چهارشنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۲ به مناسبت یکصدمین سال تولد جلال آل‌احمد نشست «خوانش انتقادی اندیشه جلال آل‌احمد» را در باشگاه اندیشه برگزار کرد. سخنرانان برنامه عبارت بودند از: عمادالدین باقی، اسماعیل خلیلی، محمدرضا جلالی و حسین حجت‌پناه. متن سخنان عمادالدین باقی با عنوان «اندیشه‌های جلال آل‌احمد در پیوند با تحولات ایران» در پی می‌آید.

موضوع نشست، خوانش انتقادی اندیشه جلال آل‌احمد است. تحلیل و داوری من نیت‌خوانانه نیست، بلکه غایت‌گرایانه یا کارکردگرایانه است. به عبارت دیگر در مورد اینکه نویسنده‌ای، نیتش چه بوده حرفی ندارم. چه بسا هیچ سوءنیتی نداشته، بلکه حسن نیت هم داشته، اما نتیجه و کارکرد سخنانش در پیوست خوردن با مجموعه‌ای از عوامل و شرایط دیگر فرجام زیانباری را رقم زده است. تاکید بر این نکته از این لحاظ اهمیت دارد که ما هم توجه داشته باشیم ممکن است امروز با حسن نیت حرف‌هایی بزنی ولی از این نهالی که می‌کاریم میوه تلخی به بار آید و مسوول اول و آخرش هستیم. هر چند نمی‌توان انکار کرد که اگر هر کدام از این سخنان با عوامل دیگری پیوند می‌خورند نتیجه دیگری به بار می‌آید. به همین دلیل آسان‌سازی امور و قضاوت کردن‌ها کار دشواری است.

و اما درباره آثار جلال؛ اغلب کتاب‌های جلال کم حجم و قصه‌وارند مثل «نون و القلم»، «نفرین زمین»، «داستان‌های زنان»، «سنگی بر گوری» و آثار دیگر. سبک بیشتر کارهای او سبک رمان نیست، قصه است. صادق هدایت هم سبک قصه داشت و هر دو هم روی باورهای عامه دست گذاشته بودند، اما هدایت باورهای عامه به ویژه مذهبی را با بیان نیشدار و برای طعن و تمسخر آورده ولی کار جلال، بیشتر مردم‌نگارانه و ثبت فرهنگ عامه است ولو اینکه خواننده امروز تلقی منفی از این باورها

داشته باشد (برای این جمله مثالها و مصداقهای فراوان از کتابهای این دو، میشود ذکر کرد که به خاطر محدودیت وقت میگذرم ولی هر کس نگاه بیندازد، میبیند).

کتابچه اورازان (بر وزن جوکاران) نمونه‌ای از مونوگرافی است که درباره روستای‌شان در منطقه طالقان است. گرچه به قول خودش نمی‌داند سفرنامه است یا تحقیق درباره آداب و رسوم اهالی یک ده و لهجه و... اما تاریخچه و مردم‌نگاری ده است. درباره مشاغل، زبان و لهجه، عروسی، غذا خوردن، لباس و سبک عزاداری و باورهای مذهبی مردم ده.

کتاب داستان‌های زنان هم قصه‌هایی است درباره احوالات زنان زمانه او یا از زبان زنان و جادو و جمل و دعانویسی و روش‌های آن، آرایشگری، بچه‌دار شدن. اما کار تحلیلی و جدی او «غریب‌دگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» است که بحث من عمدتاً درباره غریب‌دگی است.

برای فهم آثار جلال باید فراز و فرودهای زندگی او را شناخت و باید بدانیم که جلال آل‌احمد در خانواده‌ای مذهبی و روحانی در ۱۱ آذر ۱۳۰۲ به دنیا آمد. او پسرعموی آیت‌الله طالقانی بود. خانواده او خیلی سنتی بودند طوری که پدرش پس از دوران دبستان، اجازه درس خواندن به او را نمی‌داد. با این حال جلال دبیرستان را که تمام کرد پدرش او را برای تحصیل طلبگی به نجف فرستاد. جلال سه ماه بعد به تهران برگشت و به گفته خودش این شروع لامذهبی‌اش بود. جلال پنهان از پدرش در کلاس‌های شبانه دارالفنون ثبت‌نام کرد و روزها کار می‌کرد و شبها درس می‌خواند. آثار کسروی را مطالعه کرد، به حزب توده گرایید و خانواده‌اش به خاطر انحراف فکری او را طرد کردند. در دانشسرای عالی تهران رشته زبان و ادبیات فارسی را تا دوره دکترا خواند ولی دکترا را نیمه‌کاره رها کرد. در دوره نهضت ملی فعال و از هواداران مصدق بود. پس از جدا شدن از حزب توده دومین کتاب خود به نام «از رنجی که می‌بریم» را درباره فعالیت‌ها و مبارزاتش در حزب توده در سال ۱۳۲۶ منتشر کرد.

در مروری سریع به زندگینامه‌اش می‌بینیم جلال یک دوره به مارکسیسم گرایش پیدا کرد و دوباره به مذهب برگشت. در دوره عبورش از مذهب و به قول خودش شروع لامذهبی به تشویق احسان طبری و صادق هدایت کتابی به نام «دیگری» از پل کازانوی فرانسوی را ترجمه کرد و به نام محمد و آخرالزمان به چاپ سپرد. نویسنده این کتاب پیامبر اسلام را فردی عامی و مبتلا به صرع جلوه داده است. این کتاب آشوبی به پا

کرد و عده‌ای به چاپخانه حمله کردند و نسخه‌های چاپ شده را از بین بردند و قصد کشتن مترجم را داشتند که جلال با کمک دوستانش از چاپخانه می‌گریزد. حکم تکفیر جلال صادر می‌شود و برادر جلال به نام محمدتقی طالقانی که از شاگردان برجسته آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده از مدینه به تهران می‌آید تا جلال را پیدا کند و حکم شرعی را در مورد او اجرا کند. نهایتاً جلال به یکی از روحانیان دوست پدر پناه می‌برد و ابراز پشیمانی و توبه می‌کند و با شفاعت آن روحانی نزد پدر جلال شفیع قضیه تمام می‌شود و پس از جدا شدن از حزب توده، هم کتاب بازگشت از شوروی اثر آندره ژید را ترجمه می‌کند که نقد اتحاد شوروی و کمونیسم روسی است و هم کتاب سه تار را می‌نویسد و در آن از سخت‌گیری‌های مذهبی انتقاد می‌کند.

این رفت و برگشت حداقل نشان می‌دهد که بازگشت او به مذهب به دلیل تعلقات و تعصبات مذهبی یا وابستگی‌اش به خانواده روحانی نبوده، اما نکته مهم این است که او وقتی هم که به مذهب برمی‌گردد نه به مذهب سنتی خانواده و پدر و برادرش که متعصب بودند، بلکه به مذهب اصلاح‌طلب و نوگرا روی می‌آورد و مثلاً کتاب «عزاداری‌های نامشروع» از علامه محسن امین را ترجمه و توسط «انجمن اصلاح» که با همکاری برخی دوستانش راه‌اندازی کرد، منتشر می‌کند، به حج می‌رود و حج‌نامه «خسی در میقات» می‌نویسد و به قول شریعتی با این کارش روی سنت‌ها تکیه می‌کند. از لابه‌لای مطالب او در کتاب به دست می‌آید که جلال به خاطر احساس خطر از غربزدگی به این نتیجه می‌رسد که در برابر سیل غربزدگی مذهب می‌تواند بایستد، اما نه مذهب سنتی، ولی در برساختن بستری کمک می‌کند که نتیجه معکوس می‌دهد.

ارزیابی جلال و کارهایش

آنچه می‌تواند جلال را موضوع مطالعه جامعه‌شناسی دین کند، کتاب‌ها و نگاه‌های او است که نشان می‌دهد او اهمیت و نقش تعیین‌کننده دین را در جامعه ایرانی اجمالاً درک کرده و اینکه بدون اصلاح فهم دینی در ایران هیچ اصلاح و تغییر مثبتی امکان‌پذیر نیست به همین خاطر بیشتر سراغ روحانیونی می‌رود که معترض و مخالف وضع موجود بوده‌اند مثل آیت‌الله خمینی، او خیلی تحت تاثیر جنبش انتقادی مذهبی جدید قرار می‌گیرد طوری که می‌گوید نوشتن این کتاب برای ادای دین به خون شهدای 15 خرداد است. این دیدگاه که بدون اصلاح فهم دینی هیچ تغییری امکان‌پذیر نیست همان وجهی است که امروز هم همچنان می‌توان استصحاب کرد یعنی مساله امروز ما هم هست در غیر این صورت همان تضادهای اجتماعی که جلال هم به آن اشاره کرده، ادامه خواهد داشت. او

همچنین می‌داند که تغییر جامعه هم کار ساده‌ای نیست. در نون والقلم در قصه مجلس ششم: «ایمان مردم را يك روزه و به ضرب دگنگ همیشه عوض کرد».

درباره اهمیت و اثرگذاری او ارزیابی یکسانی وجود ندارد، بلکه خیلی متضاد است. ایرج افشار از جلال به عنوان: «مردی از صف نخبگان، چشمه جوشنده و زلالی از کوهسار زیبای ادب معاصر ایران، بادپایی تند سیر از کاروان فهم و ذوق، دوستدار انسان‌ها، رهروی نکته‌یاب و جامعه‌نگر، ایران‌دوست و ایران‌شناس، قلمداری مایه سرافرازی اقلیم ما، نویسنده توانا، هنرمند جوینده، انسان دلیر و جوشان، شمع سراپا نسوخته» نام برده است. در مقابل این دیدگاه که نتیجه‌اش راه‌اندازی جایزه ادبی جلال آل‌احمد است، برخی هم می‌گویند او آدم مهمی نبوده و حداکثر در حد يك مدیر مدرسه بوده است. هوشنگ نهاوندی در مصاحبه‌ای که شاهرخ مسکوب در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد با او انجام داده و هر دو آل‌احمد را نویسنده سیاسی و متوسط می‌دانند، ادعا کرده که ایرج افشار از آل‌احمد بدش می‌آمد و طرحی برای ضایع کردن او داده است. اما قدر مسلم این است که جلال آل‌احمد هیچ وقت در گستره افرادی مانند شریعتی مطرح و اثرگذار نبود ولی به خاطر اصطلاح غربزدگی و نیز حمایتش از فضل‌الله نوری در لابه‌لای نوشته‌های افراد مختلف، تعریض‌های تندي به او شده است. در مقابل این تعریضات و انتقادات، حکومت دینی از او حمایت کرده است و در گذشته در کتاب درسی و رسمی به او وزنی بیش از مصدق داده‌اند و با گذر زمان جایگاهش در کتاب درسی کاهش یافته است.

اندیشمندان و روشنفکرانی مهم‌تر از جلال هم وجود داشتند که کمتر از او مطرح یا شناخته شدند و برخی عواملی که جلال را بیش از روشنفکران دیگر مطرح کرد، یکی توقیف غربزدگی در زمان شاه بود. البته 32 مدت کوتاهی بازداشت شده و با سپردن تعهد مبنی بر اینکه سیاست را بوسیده و کنار می‌گذارد، آزاد شده بود. نگارش این کتاب در سال ۱۳۴۰ به پایان رسید و در مهرماه سال ۱۳۴۱ انتشار یافت. دوم ستایش امثال شریعتی از او بود که اتفاقاً هر دو در سنی مشابه و در میانسالی درگذشتند.

و سوم اینکه بعد از انقلاب در شرایط انقلابی که نسبت به روشنفکران بودار، جو منفی حاکم بود، آیت‌الله خمینی از جلال ذکر خیر کرد چون جلال، تابوی دفاع از شیخ فضل‌الله نوری را که مورد علاقه آیت‌الله خمینی بود، شکسته بود. در کتاب ولایت فقیه که درس‌های ایشان در نجف در سال 1348 و بعد از کتاب غربزدگی جلال و ستایش او از شیخ بود

میزان ارادت آیت‌الله خمینی به شیخ مشهود است. در زمانی که روشنفکران نسبت به شیخ موضع داشتند جلال به عنوان يك روشنفکر سخني گفت که از انگ خوردن واهمه نمي‌کردند. بعد از ذکر خیر از جلال در دیدار سال 59 با شمس آل‌احمد «تجلیل از جلال»، حلال شد در حالی که اگر این مجوز نبود بیشتر به سابقه توده‌اي و مي‌خواري او ارجاع مي‌دادند. از همین جا اصطلاح غریزدگی او حتي در کتاب‌هاي درسي هم راه پیدا کرد و تا همین امروز هم به صورت يك انگ عليه مخالفان استفاده ميشود.

در تاریخ 26 اردیبهشت 1359 شمس آل‌احمد برادر جلال که سردبیر روزنامه اطلاعات شده بود به دیدار آیت‌الله خميني رفت. دو نکته جالب در بیانات آیت‌الله خميني خطاب به او وجود دارد. یکی اینکه گفت: من با خانواده شما سابقه دارم. با مرحوم پدر شما آقا سیداحمد و با مرحوم آقا سید محمدتقي (همان برادر جلال که برای اجرائي حکم تکفیر جلال به تهران آمد) خدا رحمتش کند که در خدمت اسلام فوت شد. منتها آقا سید محمدتقي جلال آل‌احمد را جز يك ربع ساعت بیشتر ندیده‌ام. در اوایل نهضت يك روز دیدم که آقايي در اتاق نشسته‌اند و کتاب ایشان - غریزدگی - جلو من بود. ایشان به من گفتند چطور این چرت و پرت‌ها پیش شما آمده است. يك چنین تعبيري - فهمیدم که ایشان جلال آل‌احمد است. مع‌الاسف دیگر او را ندیدم. خداوند او را رحمت کند. شما را هم در تلویزیون گاهی مي‌بینم.

دوم اینکه رهبر انقلاب همان تعبیر جلال را به کار برد و به شمس گفت: «همان‌طور که شما مي‌دانید ما مبتلا به يك طایفه روشنفکر غریزده هستیم که هر اصلاحي در کشور بخواهد بشود، نمی‌گذارند. حالا که در موسسه اطلاعات وارد شده‌اید باز هم همان ميزاني که از آزادي پیش شماست و همان ميزاني که در نشریات است که باید نشریات در خدمت این ملت باشد و نه بر ضد ملت، با کمال قدرت و پشتکار مشغول شوید. شما قدرتش را دارید. به شما کسی نمی‌تواند بگوید مرتجع هستید. دیگران اگر بخواهند کاري بکنند، ممکن است ارباب قلم يك همچون حرفي را به او بزنند، اما نسبت به شما نمی‌توانند.»

غریزدگی و اسلامگرایی عصر جلال و امروز

برخي افراد اصطلاحاتي را به کار مي‌برند که خودشان به دقایق و اهمیت آن واقف نیستند و بعدها ممکن است این تبدیل به يك ترم مهم شود. غریزدگی یکی از آنهاست با این تفاوت که به نظر مي‌رسد آل‌احمد خودش مي‌دانست که این اصطلاح مهمي است، چون کتاب درباره آن نوشته

است. اصطلاح غربزدگی را خودش می‌گوید: «از افادات شفاهی سرورم حضرت احمد فرید گرفته‌ام.» اما مهم این است که اگر فرید هم به کار برده، اما جلال آن را پرورش داده است.

کتاب غربزدگی یک وجه توصیفی دارد و یک وجه تجویزی. بخش توصیفی‌اش بیان واقع است و نشان‌دهنده فضای حاکم و جنبه تجویزی‌اش (که آثار آن در انقلاب و بعد از آن تا زمان ما بود) هزینه‌های زیادی را به کشور تحمیل کرد. این سخن البته نافی برخی مطلب ارزشمند دیگر در این کتاب مثل بحث «جُنْگ تضادها» و... نیست.

بدون اینکه جلال خودش هم بخواهد غربزدگی او به ترویج نوعی از بنیادگرایی مذهبی کمک کرد. اندیشه‌ها و کنش‌های افراد، پیامدهای خواسته و ناخواسته یا قصد شده و قصد نشده دارند مثل به سرعقل آمدن سرمایه‌داری (به قول شریعتی) که پیامد قصد نشده نظریات مارکس بود. جلال غربزدگی را یک بیماری می‌خواند و می‌گوید: «غربزدگی آفتی است که از غرب می‌آید و ما کشورهای جهان سومی و از پیشرفت وامانده را مانند طاعون گرفتار و بیمار می‌کند. آدم غربزده ریشه و بنیادی ندارد، نه شرقی مانده، نه غربی شده؛ هرهری مآب و چشم و گوش بسته از آداب و سنن و فرهنگ غرب تقلید می‌کند. غربزدگی می‌گویم همچون وبازدگی و اگر به مذاق خوشایند نیست، بگویم همچون سرمازدگی یا گرم‌زدگی. اما نه، دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوسانند؟ از درون پوسته سالم برجاست، اما فقط پوست است. عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده. به هر صورت سخن از یک بیماری است.» و در جای دیگر: «آدم غربزده هرهری مذهب است به هیچ چیز اعتقاد ندارد، اما به هیچ چیز هم بی‌اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است و نان به نرخ روزخور است همه چیز برایش علی‌السویه است. خودش باشد و خرش از پل بگذرد، دیگر بود و نبود پل هیچ است.» این حرف مصادیق نقیض فراوان دارد، اما آن زمان عامه‌پسند بود. او غرب را در ماشین‌ساز خلاصه کرد و از ماشین به عنوان هیولای قرون جدید یاد می‌کرد.

اگر بحث همین جا متوقف می‌شد شاید عوارض چندانی نداشت، اما شما در جریان انقلاب سال ۵۷ می‌بینید به سینماها، کاباره‌ها، بانک‌ها، مشروب‌فروشی‌ها و... حمله می‌شود چرا؟ چون به آنها به عنوان مظاهر فرهنگ غربی حمله می‌شد و بعدا دامنه آن به کراوات و حجاب و به دانشگاه‌ها هم گسترش پیدا کرد. در فصلی از کتاب غربزدگی دانشگاه‌ها هم شد پایگاه غربزدگی. اینها بسترساز نگرشی بود که بعد از انقلاب منجر به انقلاب فرهنگی شد. البته از نظر من واقعا انقلاب فرهنگی

نبود، مثل دانشگاه غیرانتفاعی و نام زلفعلی برای کچل.

در دو، سه دهه اول انقلاب دو دیدگاه متعارض وجود داشت که در رسانه‌ها هم مطرح می‌شد؛ یک دیدگاه این بود که غرب یک کل واحد است. جالب اینکه هم چپ‌های مارکسیست و هم عده‌ای از راست‌های فردیدی چنین تفکری را ترویج می‌کردند که غرب یکپارچه شیطان است و نمی‌شود گفت قسمت خوب آن را می‌گیریم و قسمت بد آن را فرو می‌گذاریم. این دیدگاه را جلال این‌گونه تئوریزه کرده بود که غرب همراه با کالاهای خود فرهنگ خود را هم صادر می‌کند و حقوق بشر و دموکراسی هم از مظاهر فرهنگ غربی شناخته شد. هر چند میان دموکراسی واقعی و دموکراسی‌نمایی در کشورهای غربی و وابسته تمایز می‌گذارد. جلال در غربزدگی گفت: «ممالک مترقی یا ممالک رشد کرده یا ممالک صنعتی یا همه ممالکی که قادرند به کمک ماشین مواد خام را به صورت پیچیده‌تری درآورند و همچون کالایی به بازار عرضه کنند مواد خام فقط سنگ آهن نیست یا نفت یا روده یا پنبه و کتیرا، اساطیر هم هست اصول عقاید هم هست، موسیقی هم هست، عوالم علمی هم هست.» دیدگاه دیگر دیدگاه گزینش‌گرانه بود. طرفداران دیدگاه اول، مدافعان دیدگاه گزینش‌گرانه را هم نوع دیگری از غربزدگی قلمداد می‌کردند. نتیجه دیدگاه اول واکنشی بود که در جامعه به وجود آمد و وقتی جامعه نمی‌توانست همه چیز غرب را انکار کند و اگر انکار می‌کرد چیزی برای جایگزین کردنش نداشت، بیشتر به غرب تمایل پیدا کرد. در واقع نوع جدید غربگرایی در ایران محصول این نوع تفکر افراطی ضد غربی بود و هر دو تضعیف‌کننده ایران‌گرایی.

همین دیدگاه کل‌گرایانه سبب می‌شود بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی به عنوان مظاهر غرب و استعمار و غربزدگی مورد هجوم قرار گیرد.

افزون بر آن جلال با تاختنش به کوروش در کتاب غربزدگی و تعبیر قهرمان کاغذی، به رویکرد ویرانگرانه علیه هویت ملی، وطن‌دوستی که هم خواست چپ‌ها بود که تبلیغ انترناسیونالیسم می‌کردند هم اسلام سیاسی که امت‌گرایی را به جای ملی‌گرایی می‌نشانند وجهه روشنفکری می‌داد. یک جا هم تعبیر فردوسی‌بازی و زرتشتی‌بازی و... را به کار برده ولی می‌گوید قصد بی‌احترامی به شخصیت بزرگ فردوسی را ندارد با این حال برخی تندمزاها این را حمل بر اهانت به فردوسی کرده‌اند.

گفتمان ضدیت با غرب در جلال از دو عامل تاثیر پذیرفته بود: 1- جریان چپ که جلال سابقه تعلق به آن را داشت و 2- واکنش به عملکرد

خشونت‌بار و استثماری‌گراانه امپریالیسم. لذا مبنایش پژوهش و دوران‌دیشی و نفی معرفتی مبانی دو جریان امپریالیسم و چپ‌زدگی نبود، بلکه بیشتر جنبه سیاسی و هیستریک داشت.

در آن زمان غرب‌زدگی متوجه حکومت بود، چون حکومت بود که ایران را وابسته به غرب می‌خواست و جامعه در واکنش به حکومت، ضد غرب شده بود و جریان ضدیت با غرب موضع‌گیری نسبت به حکومت بود. درست برعکس در دوره بعدی ضدیت هیستریک (نه معرفتی) حکومت با غرب، موجب واکنش معکوس در جامعه شد. اگر در زمان شاه غرب‌زدگی در سطح حکومت بود اکنون غرب‌زدگی در سطح جامعه پدیدار شد. به عبارتی غرب‌زدگی در قشرهایی جدی‌تر و پایدارتر و پیچیده‌تر شده، علت آن هم در درجه اول رفتار حکومت است. اگر حکومت فاصله‌اش با مردم عمیق نشده بود و محبوبیت داشت حتما رفتار متعادل‌تری در این زمینه شکل می‌گرفت. خیلی از این نوع گرایش‌ها در ممالک اسلامی هیستریک هستند.

یک نظرسنجی نشان داد در کشورهای عربی که دولت‌های متمایل به غرب دارند (مثل عربستان) جو ضد غربی در جامعه نیرومند است و به همین دلیل است که القاعده و داعش از بین مردم عربستان به راحتی سربازگیری می‌کردند و در جوامعی که حکومت ضد غربی است، گرایش به غرب در جامعه بیشتر است به عبارتی رفتارها در هر دو نوع جامعه، عکس‌العملی است. افراط موجب تفریط و تفریط موجب افراط است.

این وضعیت را با فرضیه بازگشت متعدد یا بازگشت مکرر سوروکین که بیان دیگر آن «فرضیه دوری» است، می‌توان توضیح داد. طبق نظر سوروکین، جامعه به صورت پاندولی میان دو قطب مادیت و معنویت در نوسان و رفت و برگشت است و واقعیت فرهنگی جامعه برآمده از تأثیرات دوجانبه یا سه‌جانبه و بغرنجی میان فرهنگ‌های ماده‌گرایی، فرهنگ‌های عقیدتی و فرهنگ‌های ایده‌آلیستی (تجربه عقلانی) است. از طرفی معتقد است تغییرات اجتماعی و انقلابات پیامد سرکوب‌گرایی ششگانه انسانی (غریزه گرسنگی، غریزه تملک، غریزه صیانت نفس، غریزه جنسی، انگیزه آزادی و غریزه اظهار وجود) است. در هر افراطی برخی غرایز نادیده گرفته و سرکوب می‌شوند و واکنش معکوس ایجاد می‌کنند.